

کاشما به‌نوعی نقشه‌ه تاریخ معاصر ایران را به هم می‌زنید. وقتی درباره انقلاب اسلامی صحبت می‌کنید، درباره انقلابی صحبت می‌کنید که به گفته شما نشئت‌گرفته از جنبش مشروطه است؛ جنبشی که دره‌زده پالیده و به مرحله انفجاری در سال ۵۷ رسیده است. با این نظر شما همدل هستم اما اگر بپذیریم شاه را آمریکایی‌ها بردند، مهم‌ترین ویژگی انقلاب یعنی حضور مردم را نادیده می‌گیریم. در طول تاریخ ایران کمتر این حجم از حضور طبقات مختلف را تجربه کرده‌ایم. اگر درباره این تئوری فکر کنیم، باید مردم را نادیده بگیریم؛ همان مردمی که در روز کودتای ۱۲۹۹ اگرچه مخالفانی نشان ندادند اما مسکوت کردند و سکوتشان نشانه رضایت بود. آنجا با مردم روبه‌رو نیستیم اما در جنبش مشروطه با مردم روبه‌رو هستیم. در کودتای ۱۲۹۹ مردم را نمی‌بینیم. چیزی به نام حمایت‌های مردمی نیست. اگر مردم نگاه ایجابی ندارند نگاه سلبی دارند و می‌گویند هرچه شود، از این شرایط بهتر است و باعث می‌شود رضایه‌ها به قدرت برسند. بیژن جزنی نکته بسیار مهمی می‌گوید: «اگر نتوانیم رهبری خرده‌بورواها را که طیف وسیعی از کشور را دربر گرفته‌اند و طبقات مؤثر و دارای هژمونی هستند به عهده بگیریم، روحانیت به دست می‌گیرد و انقلاب می‌کند» که این اتفاق افتاد. پس جریان‌های سیاسی‌ای وجود دارند که قائل به این هستند که طبقات اجتماعی در ایران به وجود آمده که اگر فعال شوند و رهبری پیدا کنند، می‌توانند هر نظامی را سرنگون کنند. بارقه‌های انقلاب و تفکر انقلابی در تمام طبیف‌های سیاسی کشور که در زندان‌های شاه بودند در حال رشد بود. چنین چیزی را در دوره رضاشاه نمی‌بینیم و به نظرم قیاس مع‌الفارق‌ی است. برگردیم به دوران رضاشاه. شما می‌زنسند دقیقی چیده‌اید که خیلی هم جذاب است. تا به قدرت رسیدن رضاشاه با سه وزیر خارجه روبه‌رو هستیم. کاکس، نورمن و لورن. در واقع نقش اساسی را به نظرم لورن بازی می‌کند. آنجا که می‌فهمد چیزی به نام افکار عمومی در ایران شکل گرفته است- که در کتاب شما هم به آن اشاره می‌شود- که ما در آن جایی نداریم. در تمام کسانی که در طیف روشنفکران آن زمان مثل قوام و همه وجیه‌المله‌ها قرار دارند، این نکته اصلا دیده نمی‌شود و به نظرم هنوز دوره رخوت است! درصورتی‌که چیزی به وجود آمده و آن حس نفرت از انگلیس است. کسی به این درک می‌رسد که سفیر مختار انگلیس در ایران است. این درک و دریافت باعث می‌شود روی کرزن اثر بگذارد تا رضاشاه خلق شود. چرا می‌گوییم انگلیس‌ها رضاشاه را به وجود نیاوردند؟ انگلیس‌ها مانع شکل‌گیری رضاشاه نشدند، چون آگاه بودند در شرایطی نیستند که جلوی رضاشاه بایستند، چون افکار عمومی از دست‌نشانده‌های آنها متفرند. آنها دنبال چهره تازه‌ای هستند که در قامت رضاشاه می‌شود و این را لورن کشف می‌کند. کاکس و نورمن هر دو اشتباه می‌کنند و تاوان اشتباهشان را می‌دهند. لورن و آبرونساید درست فکر می‌کنند. اگر شما می‌گویید رضاشاه مستقل بوده که روی کار آمده من اسمش را مستقل بودن نمی‌گذارم. اسمش را می‌گذارم ماعنی برای من به‌وجودآمدن این آدم نبوده است، چه‌بسا سعی می‌کنند این فرد به وجود بیاید تا بعداً بتوانند سوار بر این موج شوند و آن را هدایت کنند. بحث دیگری که برای من خیلی مهم است، پافشاری شما بر تجلیل یا ستایش از رضاشاه است که به نوعی نادیده‌گرفتن بخشی از جریان روشنفکری است که رضاشاه سرکوبشان می‌کند. درست است‌که رضاشاه ثبات و امنیت می‌آورد و کشور از حالت بلبشو خارج می‌شود. اما دو نکته خیلی مهمی هم هست که در بحث‌های شما دیده نمی‌شود؛ یکی سرکوب میرزا کوچک‌خان است که یک جنبش مردمی است و مهم‌تر از آن سرکوب کلنل محمدتقی‌خان پسپان به دست قوام است. نمی‌توانید پسپان را یک نیروی خائن بدانید. آنها نیروهای ملی‌ای بودند که با انگلیس واکنش نبودند و میرزا کوچک‌خان دلش برای ایران می‌تپید اما سرکوب شد. اینکه بتوانید سهم هر کدام از آنها را منطقی تفسیر کنید، خیلی مهم است. اینکه میرزا کوچک‌خان و کلنل محمدتقی پسپان افراد به‌دردبخوری بودند.

...اجازه دهید بخش اول سوآلتان را پاسخ دهم. در این کتاب (به تحلیل خودم) به‌درستی مشخص شده که یک چیز شسته‌رفته مشخص به نام انگلستان نداریم. بحث مهمی در جامعه‌شناسی هست تحت عنوان ساختار کارگرار. خیلی از جامعه‌شناسان معتقدند ساختارها هستند

که کارکرد جوامع را رقم می‌زنند. کنشگران مثل بازیگرانی هستند که در چارچوب خاصی محدود هستند و نمی‌توانند کار زیادی بکنند. کارگران در نهایت تسلیم و تابعی از ساختار می‌شوند. بنابراین نگاه کننیکم که کارگراز کیست، هرکه می‌خواهد باشد، ساختار است که به کارگراز شکل می‌دهد و او را می‌سازد. خیلی از جامعه‌شناسان معتقد به ساختار هستند اما کم نیستند آنهایی که معتقد به کارگراز هستند. کارگراران هم اتفاقا می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. اگر معتقد باشید ساختاری به نام ساختار آمریکا وجود دارد و از لای‌های جدا قردمت‌د وابسته به مهنیوسن‌ها و اسلحه‌سازان و بانکداران تشکیل شده و اینها آنچه را در دنیا اتفاق می‌افتد، رقم می‌زنند. این وقت مجبور هستی تئوری توطئه را بپذیرید. باید بگویید آمریکا می‌خواسته این اتفاق بیفتد و می‌توانسته مثل آب‌خوردن جلوسیر را بگیرد. به‌ویژه جایی که شاه به آمریکایی‌ها می‌گوید گبور بابای من، به فکر منافع خودتان نمی‌نویسید؟ این را شاه به سولیوان می‌گوید. در بیمارستان

نظامی آسوان مصر سینتیا هولمز، همسر سفیر سابق، قبل از سولیوان، به عیادت شاه می‌رود و می‌گوید شما به فکر منافع خودتان هم نبودید که اجازه دادید این اتفاقات در ایران بیفتند. این غایت تصور کارگراز است. نمی‌گویم به عنوان یک جامعه‌شناسی که در تاریخ مطالعه کرده‌ام، کارگران درست می‌گویند یا ساختارچی‌ها، یا ویر و مارکس



شیخ خزعل چیست؟ خزعل هم دقیقاً همین کارها را کرده و برای حکومت مرکزی ارزشی قائل نبود؛ اما میرزا کوچک‌خان می‌گوید چون اینها مزدور انگلیس هستند، برایشان ارزشی قائل نیستم؛ یعنی هر دو حکومت مرکزی را قبول ندارند؛ بنابراین این معضل وجود دارد؛ اما برگردیم به انگلیس که شما تأکید دارید. لورن متوجه شده بود که اگر رضاشاه و صمصام‌السلطنه‌ای بیاید و بتواند حکومت متمرکز-یکپارچه در تهران به وجود بیاورد، لزوماً مغایر با منافع ما نخواهد بود. اگر به من بگویید کاری که رضاشاه می‌کرد، ناخودآگاه یا مستقیم به نفع انگلیسی‌ها هم بود، می‌گویم فرض بگیریم این اقدام رضاشاه که به نفع ایران بود، به نفع انگلستان هم نبود. به قول انگلیس‌ها خوب که چی؟ برای یک مورخ بدترین کار این است که از روی نتیجه یک کار برگردد و دست روی علت به‌وجودآمدن آن کار بگذارد و این کاری است که طرفداران فرضیه توطئه درباره انقلاب اسلامی می‌گویند که اگر شاه سقوط نکرده بود، رشد ناخالص ملی و صادرات ایران بطور می‌شد. پینی و بین‌النه به من نشان بدهید که فلان کار را رضاشاه با علم و آگاهی انجام داده و گفته گوته بابای ایران؛ این کار را انجام می‌دهم؛ چون انگلیس از من خواسته است. شما یک مورد این چنینی به من بگویید، من کتاب رضاشاه را باره مقطع تاریخی دوباره متحد کرده بودند. کسانی در داخل کشور هم متوجه شده بودند کشور در حال ازبین‌رفتن است اما نمی‌دانستند عرب‌الدی و بیسمارک چیست. آنها دنبال نادر و آقامحمدخان بودند. نادر بعد از فروپاشی صفویه که کرجستان، قفقاز، بحرین و... از ایران جدا می‌شوند با ضرب شمشیر و یک تنه نه تنها گرجستان و بحرین و قفقاز را برمی‌گرداند، بلکه هند را هم تصرف می‌کند که در قرن نوزدهم کار کمی نبوده است. آن زمان انگلیس هنوز نتوانسته بود تمام هند را تصرف کند. آقامحمدخان هم کامیابش این کار را کرد و بعد از فروپاشی زندیه توانست دوباره کشور را متحد کند. آقامحمدخان در آخرین لشکرکشی‌اش که می‌خواست به قفقاز و کرجستان بگوید شما جزء ایران هستید، آن قدر حُرکتش به سمت قفقاز ترسناک بوده که تزار روس پیغام می‌دهد، حاکم گرجستان غلط کرده گفته ما جزء ایران نیستیم. ایرانیان چنین افرادی می‌خواستند که کشور را نجات دهند. یکی از تلخ‌ترین دشواری‌ترین بخش کتابم جایی است که رضاخان به سمت میرزاوکچ‌خان جنگلی یا شیخ محمد خیابانی می‌رود؛ مثل اینکه مთهم خواهرزاده قاضی باشد. چون دلم نمی‌خواسته میرزاوکچ‌خان به دست رضاخان نابود شود. ولی درعین حال از این واقعیت هم گریزی نیست که دو گروه نیروی گریز از مرکز داریم که این را بی‌ثبات کرده‌اند. از کلنل محمدتقی پسپان، میرزاوکچ‌خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی انسان‌تر و وطن‌پرست‌تر نمی‌توانید پیدا کنید. اما این یک نیروی گریز از مرکز است. یک نیروی دیگر، شیخ خزعل است که می‌گوید اصلاً ایران چیست. گروه دیگر اکراد هستند. چه وطن‌پرستی میرزاوکچ‌خان و چه وطن‌نابریستی شیخ خزعل هر دو می‌گویند فعلاً گور بابای تهران و واقعاً هم ارزشی برای تهران قائل نبودند. میرزا کوچک‌خان می‌گفت در ایران یک مشت دزد و وطن‌فروش و نوکر اجنبی حاکم هستند.

شیخ محمد خیابانی اصلاً حاضر نب به اینها مذاکره کند. شیخ خزعل هم در عمل کاری با تهران نداشت. میرزا کوچک‌خان می‌گفت من می‌خواهم تهران را بگیرم، صارم‌الدوله و صمصام‌السلطنه و خان بختیاری را کنار بزنم و حکومت ملی تشکیل دهم و علم و بیرق جمهوری گیلان را هم توی دریا ببرزم و کشور را یکپارچه کنم. اما میرزا کوچک‌خان هیچ‌وقت این را نگفته بود. دلیل لشکرکشی او به تهران این بود که تهران هر زمان قدرت پیدا کند می‌خواهد ما را سرکوب کند. همان‌طور که برای شما قضاوت درباره پسپان، میرزاوکچ‌خان و شیخ محمد خیابانی سخت است برای من هم سخت و دردناک است اما نمی‌توانیم از این واقعیت فرار کنیم که حامی و متحد اصلی میرزا کوچک‌خان بلشویک‌ها بودند. میرزا نماز می‌خوانده اما کسانی که اعتقاد به میرزا کوچک‌خان و آرم‌هایش نداشتند در اولین فرصت او را کنار می‌گذارند.

بلشویک‌ها چه ایرانی و روسی و قفقازی آمالشان این بود که لنین و بلشویک‌ها در ایران قدرت داشته باشند. بنابراین چه بخواهیم و چه نخواهیم اینجا دچار مشکل عاطفی هستیم. ولی به‌هرحال فراموش نکنیم خیلی از کسانی که مثل من و شما در ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ بودند عشق ایران را داشتند و آنها هم مثل من و شما به میرزا کوچک خان و پسپان به عنوان خائن نگاه نمی‌کردند. مدرس و عشقی و مصدق به اینها این‌طور نگاه نمی‌کردند. اگر من و شما خودمان را جای آنها بگذاریم، با میرزا کوچک‌خان چه کار خواهیم کرد که اعلام جمهوری سوویت گیلان را کرده و با کلنل محمدتقی‌خان پسپان که نماینده دولت مرکزی را بازداشت و زندانی کرده است؛ در فکر آنها با

سیاست



غربی را آورد، مجبور شدم فصلی به کتاب اضافه کنم که رضاشاه از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ چه می‌کند و نشان دهم کدام‌یک از اینها با منافع انگلستان ارتباط دارد؛ مثلاً کشف حجاب در ۱۳۱۴ چه اهمیتی برای انگلستان داشت که خانم‌ها در ایران حجاب داشته باشند یا نه؟ اگر کسی سوم اسفند ۱۲۹۹ که کودتا اتفاق افتاد، از ایران می‌رفت و مثلاً شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه سقوط کرد برمی‌گشت؛ باورش نمی‌شد که این همان ایران ۲۰ سال قبل است، چون تغییر در تحولات سخت‌افزاری و ساختاری زیادی رخ داده بود. دادگستری، ثبت اسناد، راه‌آهن، خیابان، بیمارستان و... این یک واقعیت است که حداقل من معتقدم باید درباره رضاشاه گفته شود. اگرچه رضاشاه تمام نهاد‌های مدرن را وارد کشور کرد که مهم‌ترینش تعلیم و تربیت برای همه بود؛ اما فصل سیزدهم کتاب دو ایراد اساسی به رضاشاه وارد کرده است. درست است که چهره ایران عوض شد و کسی باورش نمی‌شد این همان ایران است. درست است که این تغییرات را با همان ۲۵۰ میلیون دلار انجام داد که برگرفته از مالیات و عوارض قند و شکر بود و این‌همه کار کرد بدون اینکه یک ریال قرض خارجی بگیرد یا درآمد نفت باشد. همه اینها را باید ببینیم، اما آنچه در ۱۶ سال حکومت رضاشاه رخ داد، دو سه ضعف اساسی و بنیادی هم داشت. اولین مهم‌ترینش رشد سرطان‌گونه قوای مسلح بود. گاهی وقت‌ها در کارتون‌ها یک پسرپچه را نشان می‌دهند که مثلاً دستش بلند است. توسعه در دوره ۱۶ساله رضاشاه، توسعه نظامی و تقویت قشون بود که به‌هیچ‌وجه با سایر بخش‌های دیگر هم‌خوانی نداشت. روزی که رضاخان وارد پایتخت شد، دوشنبه سوم اسفند ۱۲۹۹، کل قوای مسلح ایران شامل ۱۴،۱۳ هزار نفر اعم از ژاندارمری و لشکر قزاق بود. ۲۰ سال بعد ایران یک ارتش ۱۲۰ هزار نفری از نیروی مؤسسه دار فراهی و دانشکده افسری و ژاندارمری و شهربانی داشت؛ اما هزینه‌ای که صرف ارتش می‌شد، با نیازهای کشور هم‌خوانی نداشت

که به نظرمن یکی از بزرگ‌ترین ایرادهای توسعه در زمان رضاشاه پرداختن بیش از حد به ارتش و قوای مسلح بود. نکته دوم که اساسی‌تر و بنیادی‌تر بود این است که رضاشاه همه سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و این‌را که مملکت به چه چیزی احتیاج دارد و چه باید بشود یا نشود، در تهران متمرکز کرد؛ بیرون از تهران کسی کار‌های نبود، همه تصمیم‌ها به تهران ختم می‌شد. شوربختانه همه اینها در عصر بعد از رضاشاه هم ادامه پیدا کرد و من معتقدم امروز که ۹۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد، همچنان هست. ناکارآمدی توسعه رضاشاه این بود که رضاشاه اجازه نداد -آنچه شما هم به‌درستی گفتید - بورژوازی ملی یا بخش خصوصی شکل بگیرد. بخش خصوصی در ایران قبل از رضاشاه در مالکین، زمین‌داران بزرگ و بازار خلاصه می‌شد و بیرون از این دو، بخش خصوصی به آن معنا نداشتیم. روزی هم که رضاشاه کشور را ترک کرد، کارخانه‌دار و بانکدار که شاکله بورژوازی و بخش خصوصی را تشکیل می‌دهند، نداشتیم. به بیان ساده‌تر اقتصادی که رضاشاه ایجاد کرد، اقتصاد سرپا دولتی بود و تمام تصمیم‌ها و بنگاه‌های اقتصادی مهم متعلق به دولت بودند. از راه‌آهن، هواپیمایی، سیمان، نساجی، مازندران تا تولید و توزیع الکتریسته و... متعلق به دولت بودند. شهرداری‌ها زیر نظر دولت بودند. متأسفانه اقتضای دولتی بعد از رضاشاه به محمدرضا پهلوی رسید و اقتصاد دولتی بزرگ‌تر شد و مع‌الاسف بعد از انقلاب اسلامی در ۴۰ سال گذشته اقتصاد دولتی همچنان فره‌تر و فره‌تر شد؛ یعنی همه بنگاه‌های مهم اقتصادی کشور متعلق به دولت بود؛ الا آن هم راه‌آهن، گاز، پتروشیمی، ذوب‌آهن، مس، فولاد، دانشگاه، بانک، بیمه و... متعلق به دولت هستند؛ برخاسته از مال، دو نفر با هم مرغذاری‌ها خصوصی بزرگ دارند و با کلی بدبختی، مشرتی در عراق پیدا کرده و تخم‌مرغ صادر می‌کنند، از بد حادثه تخم‌مرغ در ایران کم می‌شود. راهکار دولت پوپولیست این است که تا اطلاع ثانوی کسی حق صادرکردن تخم‌مرغ را ندارد. درحالی‌که این افراد به‌سختی توانسته‌اند در کشور خارجی مشرتی پیدا کنند. درست است که مرغذاری‌ها و دامداری‌ها بخش خصوصی‌اند اما نفس‌کشیدن و مالیات و قیمت‌گذاری‌شان دست دولت است. من دلم می‌خواهد تخم‌مرغی را که تولید می‌کنم، دانه‌ای صد تومان بفروشم؛ به دولت چه ربطی دارد؟ اگر اگران باشد، خد مردم نمی‌خرند. اگر من راه‌آهنی که کشید، در جنگ جهانی دوم در خدمت انگلیس‌ها بود. کشید حجاب کرد. افراد وطن‌پرست را از بین برد. فرهنگ ملی و اسلامی را کنار گذاشت و فرهنگ



عکس

همه این عیوب اصلاح‌شدنی بود. اما چرا نشد؟ برای اینکه این عیوب زمانی اصلاح‌شدنی است که نهاد‌های سیاسی به وجود بیایند. نهاد‌های مدنی و احزاب مدافع بورژوازی و بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران و سرمایه‌داران هستند. بزرگ‌ترین انتقادی که من به رضاشاه وارد می‌کنم این است که جلوی رشد توسعه سیاسی را در ایران گرفت. برای اولین‌بار ادعا می‌کنم در دوران رضاشاه از نظر توسعه سیاسی حتی پس‌رفت‌ها داشتیم. یقیناً در اسفند ۱۲۹۹ و در آبان ۱۳۰۴، دموکراسی در ایران بیشتر از ۱۶ سال بعد بود. احزاب در ایران آزادتر بودند، فضای سیاسی در ایران بازتر بود، روزنامه‌نگاران آزادتر بودند. روز تاج‌گذاری رضاشاه چیزی به نام زندانی سیاسی در ایران نبود اما ۱۶ سال بعد، مارکسیست‌ها در زندان بودند. آیت‌الله طالقانی در تبعید بود و تو خود بخوان حدیث مفصل از ابن مِجمل. جامعه‌ای که از نظر توسعه سیاسی پیشرفت نکند، نمی‌تواند از نظر توسعه اقتصادی پیشرفت کند. خیلی‌ها در ایران تصور می‌کنند توسعه اقتصادی امکان‌پذیر است. مرحوم رفسنجانی معتقد می‌شود در ایران هم مثل چین پیشرفت اقتصادی داشت.

کودتای واقعی که رضاشاه انجام داد درواقع بعد از به‌سلطنت‌رسیدنش بود.

بله. احزاب و مطبوعات تعطیل شدند. یکی از بزرگ‌ترین لطمات و ضرباتی که به دموکراسی در ایران وارد شد، در رابطه با انتخابات بود. حتی مجلس پنج‌جمله دموکراتیک بود. من و شما که ۲۰۰ بار دیگر مجلس چهارم را انتخابات می‌کردیم باز مدرس و تدین انتخاب می‌شدند. واقعاً انتخابات آزاد بود.

خیلی از تاریخ‌دانان معتقدند زمان به‌قدرت‌رسیدن رضاشاه در ۱۲۹۹ درواقع کودتایی نشد چون دولتی نبود که کودتایی باشد. اما کودتای واقعی جایی است که امر سیاسی تعطیل می‌شود و در تمام دوره حکومت رضاشاه این کودتای سیاسی وجود دارد.

بله. این سرشت قدری و دیکتاتوری رضاشاه را مدرس، میرزاده عشقی، ملک‌الشعراى بهار و مستوفی‌الممالک دیده بودند منتها عده‌ای تلاش می‌کردن این دیکتاتوری را کنترل کنند که مدرس چنانش را در همین راه گذاشت. بعضی‌ها هم معتقد بودند آب در هاون کوبیدن است مثل مصدق که سکوت کرد و تقی‌زاده که خودش را از قدرت خارج کرد و مثل فروغی خانه‌نشین شد. بعضی‌ها هم بین دیکتاتوری رضاشاه و پیشرفت کشور نوعی همزبستی می‌دیدند. تدین و داور این‌گونه می‌اندیشیدند که درست است که دیکتاتور است اما دیکتاتور مصلحت است و کار‌های مثبتی می‌کند. من در کلاس‌های درس‌م می‌گویم تمام روشنفکران و منورالفرهانی‌که از ۱۲۹۹ به بعد قلاب گرفتند و رضاشاه بر دوششان بالا رفت، نابود شدند. به ندرت کسی را می‌بینید که به دست استبداد و دیکتاتوری نابود نشده باشد. کسانی که نابود نشدند، کسانی بودند که سکوت کردند و رضاشاه اجازه نداد -آنچه شما اسعد بختیاری و فیروز و برخی دیگر به ندرت جان به سلامت برند.

کلیه برای دیکتاتورها نباید قلاب گرفت.

بله. این واقعیتی است. اتفاقاً کم در طول تاریخ رخ داده که دیکتاتورها عاقبت به‌خیر شوند. رضاشاه هم عاقبت‌به‌خیر نشد. اگر کسی از من بپرسد قربانی اصلی دیکتاتوری و خفقان رضاشاه چه کسی بود؟ می‌گویم خودش. چون نظامی به وجود آورد که فقط بله‌قربان‌گویان با او مانده بودند. شهریور ۲۰ منصور و چند نفر دیگر بودند و متوجه شده بودند تنها راهی که بتوانند با رضاشاه سر کنند این است که هرچه گفت بگویند بله قربان. در نتیجه با خنک‌خیلی‌ها همفید بوده که بودند آلمان‌ها در جبهه شرق گیر کرده‌اند و راه دیگری جز ایران برای کمک‌رسانی به جبهه شرق ندارند و دیر یا زود متفقین وارد ایران خواهند شد اما جرئت گفتنش را به رضاشاه نداشتند. چون رضاشاه به دلیل تفرش از انگلیس‌ها مثل خیلی از ایرانی‌های دیگر عاشق این بود که آلمان پیروز شود. بنابراین خیلی‌ها همفید بوده که آلمان‌ها در جبهه شرق گیر کرده‌اند. هیتلر با دو میلیون نیروی نظامی به اتحاد شوروی حمله کرده بود اما به رغم پیشرفت‌هایش، زمستان روسیه زمین‌گیرش کرد. در صورتی که جنگ در روسیه دفاع از میهن بود؛ مثل جنگ ایران و عراق. روس‌ها دیدند تنها راه، مسیر ایران و کمک از طریق ایران است و نمی‌شود یک حکومت که طرفدار آلمان‌هاست مورد اعتمادشان باشد. بنابراین اولین واکنش استالین، چرچیل و روزولت این بود که رضاشاه را برادرار و حکومتی روی کار بیاورند که مطمئن باشند با متفقین دشمن نیست وگرنه دلیلی نداشت که رضاشاه سرنگون شود. کسانی اطراف رضاشاه بودند که از ترس نمی‌توانستند به او اطلاعات درست بدهند و این پایان سرنوشت همه دیکتاتور‌هاست.



● در مراسمی در تالار اجلاس تهران اولین کنگره ملی حزب همدلی مردم تحول‌خواه با انتخاب اعضای شورای مرکزی و علی‌البدل و بازرسان، در حضور بازرسان و نمایندگان وزارت کشور با بخشی از اعضای حزب در سراسر کشور برگزار شد. در این کنگره سید احمد نبوی، دبیر کل حزب همدلی مردم تحول‌خواه، همت، ضمن ارائه گزارشی از فعالیت‌های حزب و اعضای شورای مرکزی پیشین، با بیان اینکه برای اولین‌بار در تاریخ احزاب کد کارگاه گرفته‌ایم، گفت: اگر تمامی فعالیت‌های حزب همدلی مردم تحول‌خواه را در چند سال گذشته نگاه کنید متوجه خواهید شد تمامی فعالیت‌های ما و شورای مرکزی و کمیته‌ها با نظم و با حساب و کتاب شفاف و روشن انجام شده است که همه می‌توانند مراجعه کرده و شفافیت ما در حزب را مشاهده کنند و ببینند که وامدار هیچ شخص و گروهی نبوده‌ایم و با وجود تمام سختی‌ها با تلاش‌های مجدانه اعضا و حق عضویت‌های اعضا روی پای خودمان ایستاده‌ایم. او در بخش دیگری از صحبت‌هایش با اشاره به اینکه انتخابات مجلس نزدیک است، گفت: ۴۰ سال از انقلاب اسلامی و سی و چند سال از نظام‌مندشدن و نظم حکومتی که پیدا کرده‌ایم گذشته است اما حاصل این نظم حکومتی این است که هر روز می‌شنویم کسی که استعفا داد یک ساعت‌ونیم دیگر دستگیری می‌شود. ما معمولاً در مجلس دستگیری نداشتیم که این هم الحمدالله اتفاق افتاد.

او با اشاره به دستگیری‌های اخیر در فضای کشور، نماینده‌ای که مصونیت قضائی دارد این‌قدر حُرمتش سنگین و بزرگ بوده که ترسیدند قرار کنند و گفته‌اند ۱۰ میلیارد وثیقه سنگین برای او بگذارید تا به احترام آبرویش به مجلس برگردد. این مجلسمان است، این وضعیت کارخانه‌هایمان است. چند تا معاون رئیس‌جمهور در زندان داریم، چند وزیر در نوبت دادگاه داریم، باید پرسید چه کسانی دستشان در جیب ملت است، در نهایت می‌خواهم بگویم آقایان ما مردمی هستیم که تا پای نظام وسط می‌آید در انتخابات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کنیم اما دیگر نمی‌پذیریم این همه خرابی و فساد و اختلاس و بی‌کفایتی که کشور را به این حال و روز انداخته است. بس است. ما سی و چند سال است به دستتان سیر شده‌ایم اما دیگر کافی است؛ باید پاسخ‌گو باشید و باید مجلس پاک داشته باشیم و همه ما به عنوان حزب همدلی وظیفه داریم نیروی پاک به مردم معرفی کنیم، حتی اگر رای نیاورد، آرایش کم باشد حاج‌آقا و آقازاده معرفی نمی‌کنیم چون می‌دانیم مردم به نیروی پاک و با برنامه رای خواهند داد.

دبیر کل حزب همدلی مردم تحول‌خواه (همت) در بخش دیگری از سخنان با اشاره به پول‌های کثیفی که در مجلس آمده است تا کلاه سر من و شما بگذارد، گفت: قسمتان می‌دهم هرکس خرج کرد یقه او را بگیرید؛ یک موقع من می‌گفتم بروید سر سفره آنها بخورید اما رای ندهید، اما الان ای دهن‌پیر پول خودشان نیست، پول کثیفی است که آورده‌اند و خوردنش حرام است. دبیر کل حزب همدلی مردم تحول‌خواه (همت) با اشاره به بیانات ارزشمند مقام معظم رهبری که فرمودند این مجلس، در نظام پارلمانی خدالت نکند؛ چون مجلس کثیفی بود، گفت: درباره همه نماینده‌ها حرف نمی‌زنیم؛ داریم درباره یک عده بزرگی حرف می‌زنیم؛ مجلس ضعیفی بود. مجلسی بود که دنبال کاسبی بود. با وزیر می‌یست؛ برای دوست دخترش رالت می‌گرفت به خاطر اینکه استیضاح را بر هم برند، برای همین با این مجلس رهبری فرمودند که نظام پارلمانی را تا پایان این مجلس خراج کنید. شک نکنید مجلس بعدی اگر سالم و پاک باشد باید نظام پارلمانی را ایجاد کند.

تحول‌خواه (همت)، در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به تلاش‌های خوب و شجاعانه رئیس قوه قضائیه در برخورد با مفسدان اقتصادی گفت: از آقای رئیسی، رئیس دستگاه قضا، تشکر می‌کنم.

واقعاً در حال تغییرِ فضا و در حال امید ایجادکردن هستند. بدانید این امید تنها راه اعتمادسازی در این کشور است. سیداحمد نبوی در پایان ضمن تشکر از اعضا که با حضور باشکوه خود نوید حزب پویا و آینده‌دار و مؤثر همت را داد، افزود: حزب همدلی مردم تحول‌خواه آمده است تا لکت زبान را بشکند و بدون لکت زبान حرف بزنند، چون ده‌هاک هیچ شخص، گروه و دسته‌ای نیست. او گفت: ما هیچ به ژنرالی اجازه نده‌ایم در حریمان باشد چون از دل جامعه می‌آید و اگر ببینید هیچ ژنرالی در حریمان ننشسته است.

گفتنی است در پایان مراسم با برگزاری انتخابات با حضور ناظران وزارت کشور اعضای شورای مرکزی و علی‌البدل و بازرسان حزب ملی همت انتخاب شدند.